

## الفاظ و معانی

۱- در قصیده معروف انوری بمطلع: گردل و دست بحرو کان باشد دل و دست خدا یگان باشد بیتی هست که با وجود مفلوط بودنش شاه بیت آن قصیده شمرده میشود و آن بیت اینست

شیر گردون چو عکس شیر در آب پیش شیر علم ستان باشد

در فرهنگها عموماً لفظ ستان را با ستاناد همین شعر « پشت بر زمین » معنی کرده اند. من خود متجاوز از چهل نسخه خطی از دیوان انوری دیده‌ام که بیت مزبور بهمین وضع در آنها نقل شده چنانکه یک نسخه‌ی بسیار قدیمی نزدیک بزمان شاعر در کتابخانه ملک موجود است که با وجود پاکیزگی و قدمت نسخه ضبط این بیت همان ضبط مفلوط میباشد در فرهنگهای چون انجمن آرای ناصری و فرهنگ نظام و رشیدی و برهان قاطع و سروری و غیره نیز بهمین طور غلط نقل گشته است همچنین است در شروح مختلفه از دیوان انوری من جمله در شرح ابوالحسن فراهانی بردیوان انوری نیز از همین ضبط مفلوط پیروی شده است. لفظ ستان

بدارندگی در جهان طاق بود  
 نبودش بجز دار تابوت ، تخت  
 که هم مهره دزد است و هم مهره باز  
 سر کیقبادی و اسکندری است  
 نموداری از سرو سیمین تنی است  
 سمن عارض دلستانی بود  
 که شیرین بود باده از دست یار  
 بجز خاک خوبان در این دشت نیست  
 دم از دل بر آریم و دم در کشیم  
 قدح گیسو در نیستی هست شو  
 در میفروشان فرزانه کوپ  
 بمستی ز هستی خلاصت دهند  
 به نوشی رهائی دهندت ز نیش  
 جواز خود برون شد بجانان رسید

که دارا، که دارای آفاق بود  
 چو زین دارشدر برون بردرخت  
 بدین حقه سبز چندین مناز  
 هر آن پاره خستی که بر منظری است  
 هر آن شاخ عرعر که در گلشنی است  
 هر آن گل که در گلستانی بود  
 بده ساقی آن تلخ شیرین گوار  
 بجز خون شاهان درین خشت نیست  
 بیا تا نشینیم و ساغر کشیم  
 اگر هوشمندی برو مست شو  
 ره خاک روبان میخانه روب  
 مگر آب آتش خواصت دهند  
 بجایم برون آوردت ز خویش  
 که خواجو که در عالم جان رسید

را « پشت بر زمین » معنی کرده‌اند و گفته‌اند وقتی دوشیر با هم جنک می‌کنند و یکی مغلوب می‌گردد شیر مغلوب پشت بر زمین می‌خوابد و دست و پا را به‌هوا بلند می‌کند معلوم نیست که این نکته تاریخ طبیعی را شارح از کجا استنباط کرده است باری صورت صحیح بیت مزبور اینست :

شیر گردون چو عکس شیر در آب  
پیش شیر علم طپان باشد  
یعنی مانند عکس شیر که در آب می‌فتد و بحرکت موجی آب مضطرب میشود شیر گردون هم  
پیش شیر عام مضطرب می‌گردد یعنی می‌ترسد. طپیدن قلب یعنی زدن و مضطرب شدن قلب.  
ناصر خسرو می‌گوید

بیچاره در افتاد و طپان گشت چوماهی  
وانگه نظر خویش گشاد از چپ و از راست  
لفظ طپان را در ازمنه سالفه با تای دو نقطه و بای یک نقطه فارسی می‌نوشتند بشکل تپان  
چنانکه جیم پارسی سه نقطه را سابقاً با جیم یک نقطه تفاوتی نمی‌گذاشتند ظاهراً دندان‌ه  
تاء قدری دراز شده و بشکل سین در آمده و نقطه‌ی باء هم ساقط گشته و کاتب دیوان موقع  
استنساخ آنرا با لفظ «ستان» اشتباه کرده است

۲- شعر : صیاد و بی صید دویدن عجیبی نیست  
صید از بی صیاد دویدن مزه دارد  
نزد عموم چون مثل ذکر میشود در صورتی که مصراع دوم غلطی دارد و بقرینه مصراع اول  
باید چنین باشد:

صید و بی صیاد دویدن مزه دارد  
و او عطف گذارده شود و معنایش چنین میشود که صید باشد و صیاد باشد آنوقت صید دنبال  
صیاد بدود

۳- در لیلی و مجنون نظامی بیت:

در ناف دو علم بوی طیب است  
و آن هر دو فقیه یا طیب است  
در مصراع دوم يك غلط معنوی موجود است یعنی دو علم یکی فقیه و دیگری طیب نمیشود  
بلکه یکی فقه و دیگری طب باید گفته شود هر چند این غلط را جزو ضروریات شمرده‌اند  
لیکن از روی قیاس میتوان شعر را تصحیح نمود بدین طریق

در ناف دو علم بوی طیب است  
و آن علم فقیه یا طیب است

شاعر زبر دستی مانند نظامی که در تمام خمسه اش نمیتوان نظیر چنین غلط را دوباره یافت  
و تمام الفاظ بجای خود نشسته و زیاد و کم وجود ندارد و اشعار در نهایت انسجام و انتظام  
دنبال هم چون چشمه‌ی آب زلال می‌زنند و چون حلقه‌های زنجیر منظم می‌آیند چگونه ممکن  
است تا این اندازه غفلت ورزد

۴- ابیات دو گانه

مرد خردمند هنر بیشه را  
تا یکی تجربه آموختن  
عمر دو باست درین روزگار  
با دگری تجربه بردن بکار  
زبانزد عامه می‌باشد اما عموماً مرتکب خطا میشوند. دو لفظ «آموختن» و «بردن» هر دو

باید بصیغه ماضی استعمال شوند بدینصورت:

تا بیکی تجربه آموختی      بادگیری تجربه بردی بکار

فاعل آموختن و بردن همان مرد خردمند است در صورتیکه بصورت اول جمله از ربط می افتد  
۵- در دیوان امیر معزی چاپ اقبال در قصیده ای بمطلع:

ای ساربان منزل مکن جز در دیار یار من      تا یکرمان زاری کنم بر ربیع و اطلال و دمن  
بیتی موجود است بصورت ذیل:

برجای رطل و جام می گوران نها دستند پی      برجای چنک و نای و نی آوای زاغ است وزغن  
بدیهی است نای و نی باهمدیگر تفاوتی ندارند جز اینکه دومی مخف اولی است درین صورت  
تکرار یک لفظ بیک معنی در دنبال هم از شاعر فحلی مانند امیر معزی هرگز باور کردنی  
نیست. از روی قیاس میتوان حکم کرد که بجای لفظ «نای» لفظ «جای» بوده و کاتب در  
استنساخ مرتکب غلط گردیده است، پس صورت صحیح اینست:

برجای چنک و جای نی      آوای زاغ است وزغن

۶- مرا دوستی بود خراسانی فاضل و اهل ذوق گاهی در اشعار قدماء تنبعاتی کرده نظریاتی  
در میان میاورد که اغلب هم منطقی بود از جمله روزی پن گفت که ای فلان آیا در گلستان  
متوجه این دو بیت شده ای

زنان باردارای مرد هشیار      اگر وقت ولادت مار زایند  
از آن بهتر بنزدیک خردمند      که فرزندان نا هموار زایند

پرسیدم مقصود چیست گفت تمام الفاظ این دو بیت جز ترکیب « وقت ولادت » همه فارسی  
خالص و بسیار شیواست. اگر من بجای سعدی بودم این دو لفظ را با ترکیب « هنگام زادن »  
تبدیل میکردم علاوه بر اینکه همه الفاظ فارسی صاف میشد مزیتی هم بر شعر میافزود یعنی  
دو لفظ « زادن » و « زایند » اشتقاق پیدا میکرد که یک صنعت بدیهی است. گفتم از نظر ادبی  
حق با شماست ولی از نظر طبیعی حق با سعدی است زیرا سعدی در موقع گفتن شعر بنظر  
شما برخورد نکرده است و بهمان تراوش طبیعی شعر را سروده و مسلماً اگر مجالی در دست  
میکرد و در تزئین گفته های زیبای خویش بیشتر می اندیشید یقیناً شما مجال چنین ایرادی را  
پیدا نمیکردید

۷- در کلیله و دمنه چاپ امیر نظام و چاپ استاد محترم آقای عبدالعظیم گرکانی که اصح  
چاپهای موجوده است یک شعر عربی بصورت

وان حیاة المرء بعد عدوه      ولو كان يوماً واحداً لكثیر

دیده میشود که یک غلط در آن راه یافته چه لفظ حیاة در عربی مؤنث مجازی است بنا بر  
این اگر فعلی بعد از ذکر لفظ مزبور در جمله ای بدان اسناد داده شود باید مؤنث باشد. در  
مصراع دوم فعل ناقص « كان » ماضی و مذکر میباشد. مسند الیه آن ضمیری است که  
مرجعش لفظ حیاة است پس باید مؤنث باشد و این غلط واضح است. لفظ صحیح بجای لفظ  
حیاة همان لفظ « بقاء » است که در عربی مذکر میباشد و رفع عیب میکنند پس صحیح آن

چنین میشود

و ان بقاء المرء بعد عدوه      ولو كان يوماً واحداً لكثير  
بعضی بجای لفظ «لو» لفظ «ان» شرطیه را نوشته اند.

۸- در ابتدای مثنوی مولانا جلال الدین رومی بیت

هر کسی از ظن خود شد یار من      وز درون من نجست اسرار من  
با فعل منفی (نجست) دیده میشود ظاهراً باید فعل مثبت «بجست» بجای آن بنشیند چه مقصود  
شاعر آن است که هر کس که یار من شد از درون من در طلب سر من برآمد و حال آنکه  
سر من در ناله‌ی من نهفته است نه در جائی که او گمان میکند منتها گوش را یارای درک آن  
نیست چه خود میگوید

سر من از ناله‌ی من دور نیست      لبک چشم گوش را آن نور نیست  
با اضافه‌ی چشم بگوش نه عطف آن. استعاره اعضای بدن در یکدیگر در میان شعر اجایز  
است هاتف میگوید:

چشم دل باز کن که جان بینی      آنچه نا دیدنی است آن بینی  
سعدی میگوید

از دست زبان که بر آید      کز عهدۀ شکرش بدر آید  
با اضافه دست بر زبان و اضافه‌ی چشم بر دل وانگهی اگر شعر مولوی را با عطف چشم  
بر گوش بخوانیم چشم نور دارد اما گوش نور ندارد تا بتوان از آن سلب نمود و در اشعار  
دیگری از مولوی همین استماره چشم در گوش دیده میشود  
۹- در دیوان مسعود سعد سلمان چاپ یاسمی بیت مفلوط:

اگرچه همچو خزف نزد هر کسی خوادم      و اگرچه همچو صدف غرقه گشته تن بی کاست  
دیده میشود که در آن لفظ «بی کاست» محرف «بیکاه» است یقیناً دو نقطه‌ی دو باء نزدیک  
بیکدیگر شده برای یکدندانۀ تولید حرف یای خطی را کرده اند و خواننده یا مستنسخ بدون  
دریافت معنی تصور کرده است نقطه باء اول حذف شده و آنرا «بی کاست» خوانده غافل  
از آنکه در اینجا «بدون کم و کاست» هیچ معنای مفیدی ندارد و مقصود همان غرقه بودن  
تن است بگریه یا آب چشم مانند غرقه بودن صدف در آب

لاجرم این نکات که ذکر شد نمونه ایست از خروار که در کتب ادبی در نتیجه بی سواد  
بودن نسخه کنندگان راه یافته و چنان که تصحیح آنها اغلب در نهایت دشواری است و  
محتاج تفکر زیاد و تبصر کافی در ادبیات میباشد متأسفانه اغلب اوقات کسانی که مباشرت تصحیح  
چنین کتب ادبی را به عهده میگیرند برای این کار نا رسا می باشند.